

پیش‌خواب

به بهانه انتشار اثر تاریخی روایی «زمان ایستاده بود»

لحظه سر نوشت!

■ **فرزانه قلعه‌قوند**



سال ۱۳۹۳ توفیق نصیب شد و پیوستم به مؤسسه پیام آزادگان. انگار، در پلک به‌هم‌زدنی هلم دادند درست

دفاع مقدس اما اعتراف می‌کنم حوزه اسارت‌را نمی‌شناختم! اولین بار در بیست و هفتمین دوره نمایشگاه بین‌المللی کتاب بود که نوشتن از لحظه به اسارت در آمدن آزادگان، در ذهنم جرقه زد. یاد می‌آید چگونه یک‌جانبه بازدیدکننده‌ای از غرقه پیام آزادگان چنان بی‌رحمانه بود که با شنیدن حرف‌هایش، انگار تشتی آب سرد بر سرم ریختند: «چرا اینا تسلیم شدن؟ چرا وقتی ما می‌جنگیدیم، اینا دستشون رو برسدن بسالا و…» این جنس از حرف‌هایی که طی این سال‌ها، در نمایشگاه‌ها و برنامه‌های مختلف می‌شنیدم، به شدت آزارم می‌داد. حجم بی‌مهری از افرادی که دست بر قضا، گاهی از عوام هم نبودند، وادارم کرد به این موضوع جدی‌تر فکر کنم. به کسانی فکر کردم که امروز به جای اسیر جنگی می‌توانستیم به آنها بگویم شهید. مگر نه اینکه، در کنار آنها و در همان اوضاع تعدادی از همزمانشان به شهادت رسیده بودند؟ شهادی گرانقدری که امروز خاموشند و هرگز نمی‌توانند رویانگر جزئیات چرایی و چگونگی به شهادت رسیدن خود باشند! چه بسا، اگر سرنوشته به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد، این آزاده می‌توانست جای آن شهیدو آن شهید عزیز به جای این آزاده مظلوم باشد.

سال‌هاست که پای شنیدن خاطرات آزادگان می‌نشینم. هر بار که اتفاقات دوران اسار تشنان را مرور می‌کنم یا در کتاب خاطراتشان غرق می‌شوم، به نکات پیدا و پنهانی می‌رسم و علامت سؤال‌هایی که بازگویی برخی از آنها تقریباً محال است! حوزه اسارت‌لایه‌های پنهان، حرف‌های ناگفته و سطر‌های نانوئشته فراوان دارد. شاید نشود از قلم قرمزها



▼ **جمعی از رزمندگان ایرانی پس از اسارت توسط نیروهای یعنی عراق**

عبور کرد و برای همه پرشش‌هایی که پیرامون چرا رفتن و چگونه رفتن، مطرح می‌شود، پاسخ صریح و مطمئنی دادا! اما لاقل می‌شود بخشی از گفتنی‌ها را گفت. مدت‌ها بود برای نوشتن از لحظات نفسگیر شدم و ششای منطقی به‌نظر برسد که شنیدن و مطالعه از اولیه، متوجه شدم باید مجدداً به سراغ بعضی از رقتم و خاطراتم، با خودم در جسد، سپس از مطالعه سال‌هاست، به نوعی جزئی از خانواده‌بزرگ آزادگان شدم و ششای منطقی به‌نظر برسد که شنیدن و خواندن داستان آن روزهای پرغرور، برابرم عادی شده باشد، اما نشده است. بارها و بارها در خودم مجالده شدم و دوباره دامه‌دادم؛ اگرچه این فقط آغاز داستان اسارت بود نه همه روایت آن.

در آتری که در معرفی آن سخن می‌رود، خبری از مشاهیر جبهه و جنگ نیست و تا بخواهید بر است

از رزمندگان عادی و گمنام. من از کسانی نوشتم که تلاش می‌کردند بر اوضاع نابرابر جنگ سوار شوند.

از قدرت ایمان و سلاح مقاومت‌نوشتم؛ از شجاعت و هرگز تسلیم نشدن؛ از آنچه اتفاق افتاده بود نوشتم.

سعی کردم بدون اغراق بنویسم و بی‌جهت از افرادی که در عضویت‌های تن‌به‌اسارت دادند، بتی‌نسانم برای تحسین مخاطب. این مکتوب شاید ادای دینی باشد نسبت به آزادگان مظلوم دفاع مقدس که گاه جنگ برایشان در کنج اردو‌گاه غربت پیش از هشت سال طول کشید. هنگامی که آن آخرین صفحه این

کتاب به پایان رسید، به این فکر کردم که قطعاً بدون شناختم از حوزه‌اسارت پازل دفاع مقدسی که در دل

و جانم حک شده بود یک تکه بارزش و عزیز دیگر کم داشت و خدا را برای این فرصتی که در اختیارم گذاشت، هزار بار شکر کردم. اگرچه موشکافی دلایل

به اسارت در آمدن بیش از ۳۹ هزار اسیر جنگی، وظیفه پژوهشگران این عرصه است اما در یک نگاه

اجمالی، نقش ستون پنجم، ناشناسی بعضی از رزمندگان با قفون جنگی، اشتباهات فردی، ستادی و اجرایی، کمبود ابزار و ادوات جنگی، دسترس‌نی

نداشتن به تجهیزات مدرن و… را در این مورد، هرگز نمی‌توان نادیده گرفت. آنچه در انتر مورد معرفی می‌خوانید، فقط گفته‌های مجاز از لحظات تلخ و طاقات فرسای به اسارت رفتن تعدادی از فرزندان

رنج‌کشیده این سرزمین را ترسیم می‌کند؛ شاید درسی باشد برای آیندگان.

■ **احمد رضا صدری**

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر که سالاروز رحلت عالم مجاهد زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ محمد محمدی گیلانی است. هم از این روی و در تکریم یاد و خاطره تلاش‌های آن بزرگ در تثبیت نظام اسلامی و مواجهه با دشمنان آن، فرازهایی خاصی از کار نامه سیاسی و قضایی وی را مورد بازخوانی قرار داده‌ایم. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **ریاست دادگاه‌انقلاب در یک نگاه**

زنده‌یاد آیت‌الله محمد محمدی گیلانی را، در حوزه علمیه‌قم پیشینه‌ای ازجمند بود. او به واقع پشتوانه علمی و عملی پیش از انقلاب خویش را، در اختیار نظام اسلامی قرار داد. در آغاز مقال، مروری بر یکی از زندگینامه‌های منتشره درباره ایشان، به‌هنگام به نظر می‌رسد: «آیت‌الله حاج شیخ محمد محمدی گیلانی در سال ۱۳۰۷، در روستای دوعوی‌سرا از شهرستان اسرودر، در استان گیلان به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۲۳ همزمان با تأسیس حوزه علمیه رده‌درس توسط مرحوم سید محمدهادی روحانی، به تحصیل مقدمات علوم اسلامی در آن کانون پرداخت. در سال ۱۳۲۵ به حوزه علمیه‌قم رفت و پس از تکمیل دروس ادبیات و دوره سطح، در درس خارج آیت‌الله العظمی بروجردی حضور یافت و در یک دوره ۱۲ساله،از مفاد گرانسنگ آن استفاده کرد. البته به موازات آن، در درس اساتان گیلان به دنیا هم حضور پیدا کرد. در مجموع می‌توان گفت آیت‌الله العظمی بروجردی، امام خمینی و علامه طباطبائی، در عداد استادان شاخص آیت‌الله محمدی گیلانی بودند. آیت‌الله گیلانی از فعالان سیاسی حوزه علمیه قم در دوران پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی بوده است. او با حضور در جلسات جامعه مدرسین و امضای اعلامیه‌ها و نامه‌های آن و نیز سخنرانی‌ها و افشاشگر‌ی‌ها، سهم بسزایی در پیروزی انقلاب اسلامی داشت. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ریاست دادگاه‌انقلاب، ریاست دیوان عالی کشور، نماینده مردم تهران در سه دوره مجلس خبرگان رهبری، عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام و دبیری و عضویت در شورای نگهبان قانون اساسی را بر عهده داشته است. وی پس از رحلت حضرت

د

محمد جواد صراف زادهگان : «**آقای ابراهیم اصغرزاده از آیت‌الله گیلانی سؤال کرد چگونه می‌توان زمینه آزادی آقای امیرانتظام را فراهم نمود؟ آیت‌الله پاسخ دادند: آقای اصغرزاده مدارک و اسناد مربوط به اتهامات وی را، چه کسی به دادگاه تحویل داد و چه کسانی خواهان اشد مجازات وی بودند؟ و در پایان هم گفتند عفو یا تجدیدنظر در رأی ایشان، از حوزه اختیارات من خارج است!**»



خوانشی از فرازهای شاخص کارنامه سیاسی و قضایی زنده‌یاد آیت‌الله محمد محمدی گیلانی

قضاوت با معیار عدالت و رحمت

نستسیم تا بالاخره کمالی را تحت‌الحفظ از سلولش به دادگاه وارد کردند و در ردیف جلوی جایی دادند... هر یک از شاکیان، به نوبت پشت تریبون می‌رفت و مشروح شکایت خود را از کمالی مطرح می‌کرد. رئیس داد‌گاه مرا به عنوان شاکی نام برد و خواست که برای توضیح در جایگاه مخصوص قرار گیرم. من به تفصیل به ذکر یک‌نایک فحاشی‌ها و آزارها، شکنجه‌های کمالی مشغول شدم. در میان کلام من، آقای گیلانی سؤال کرد: «بااین مواردی که ذکر می‌کنید، توسط همین شخص انجام شده است؟» گفتم: آری توسط همین شخص علیه‌اللعنه! ناگهان آقای گیلانی برافروخته شد و کلام مرا قطع کرد و در حدود یک ربع ساعت از وقت داد‌گاه، از من انتقاد و به من اعتراض کرد که چرا به او علیه‌اللعنه گفتی؟ اما در اسلام حق‌نقدیم چنین کاری نکنیم. اولاً، او هنوز متهم است نه مجرم. در ثانی، پس از اثبات حرم، حتی اگر محکوم به اعدام شود، کسی حق ندارد قبل از اعدام به او، یک سیلی بزند، زبرا او فقط محکوم به اعدام است، نه اعدام به علاوه سیلی! در این صورت او حق قصاص آن سیلی را دارد.»

■ **کسی حق توہین به متهمان را ندارد!**

شیوه اداره داد‌گاه‌های انقلاب توسط آیت‌الله محمدی گیلانی، به اذعان دوست و دشمن، آمیخته با رأفت و توجه به حقوق متهمان بوده است. افراد زسادی در این باره، خاطرات خویش را به رشته تحریر در آورده‌اند. یکی از این نمونه‌ها، خاطرات سردار احمد منصوری است که قضایای حاکم بر یکی از این داد‌گاه‌ها را، این‌گونه توصیف کرده است: «مدتی پس از پیروزی انقلاب، داد‌گاه‌هایی برای محاکمه جنایتکاران رژیم پهلوی تشکیل شد. آیت‌الله محمدی گیلانی، برای محاکمه کمالی بازجوی زندان ساواک بر گزار شد. در شهر یو، ۵۸ از طریق رسانه‌ها اعلام شد که شاکیان نامبرده برای شکایت، خود را به محل محاکمه یعنی زندان اوین برسانند. کمالی همان بازجوی من در سال ۵۴ بود که طی چند هفته شکنجه و اذیت از من، می‌خواست تا همکاری با ساواک را بپذیرم و عامل پرونده‌سازی و محکومیت من به ۱۱ سال حبس بود. او که استوار بازنشسته ارتش بود و در رئیس بازنتستگی به ساواک پیوسته بود، فردی خشن، بی‌رحم و بسیار بددهن بود!فحش و کلمات زشت، در ضمن بازجویی از دهانش می‌بارید. روز بازجویی به اوین رفتم. داد‌گاه در یک سالن بزرگ بود. رئیس داد‌گاه آقای محمدی گیلانی بود. دو نفر قاضی دیگر هم، در قضاوت به ایشان کمک می‌کردند. یکی از ایشان حجت‌الاسلام نیری بود که در دوران تحصیل در دبیرستان علوی، هم‌کلاس بود. سالیان درازی بود که او را ندیده بودم و بعد از ترک مدرسه علوی، اولین بار بود که او را می‌دیدم. شامکیان عده زیادی بودند که غیر از خودم، فقط نام آقای رضی نیلی و حجت‌الاسلام جعفر شجونی را به خاطر دارم. عده زیادی هم از خانواده‌های شاکیان و مردم دیگر، به عنوان تماشاچی در داد‌گاه حاضر شدند. همگی

عاریخ

کفت و گوگم ۸۸۴۹۸۴۲۷

د

احمد منصوری: «**در داد‌گاه کمالی شکنجه‌گر ساواک، من به تفصیل به ذکر یک‌ایک فحاشی‌ها و آزارهای او مشغول شدم. در میان کلام من، آقای گیلانی سؤال کرد آیا این موارد توسط همین شخص انجام شده است؟ گفتم آری، توسط همین شخص علیه‌اللعنه! ناگهان ایشان برافروخته شد و در حدود یک ربع ساعت از وقت داد‌گاه، از من انتقاد کرد که چرا به او علیه‌اللعنه گفتی؟ ما در این مورد حق نداریم چنین کاری بکنیم...**»

به خود گرفته، ولی پدران آنها جز ارشاد نصیحت اقدام دیگری حتی به‌صورت تشبیه و تعزیر جزئی، در مورد آنها نداشته‌اند و این روش و سیره همه علمای ربانی بوده است. در میان انبیای عظام الهی و ائمه اطهار (سلام‌الله علیهم) نیز موردی بوده که همسر یا فرزند آنها مثل فرزند حضرت نوح یا جعفر کذاب، از مسیر حق منحرف و در صف مخالفان قرار گرفتند ولی هیچ‌گاه آن پیامبر یا امام معصوم، اقدام حادی در مورد آنها نداشتند که سر مشقی برای شیعیان و پیروان آنها باشد. آقایان اشنایی دارند، به خوبی می‌دانند که این گیلانی اشنایی دارند، به خوبی می‌دانند که این عالم بزرگ و عارف الهی، همواره از قلبی نرف و مهربان و سلم برخوردار بوده‌اند و در محاکم انقلاب اسلامی قبل از اجرای حکم، در مقام ارشاد و هدایت و نجات انسان‌هایی برمی‌آمدند که قابلیت هدایت و برخورداری از رأفت و رحمت اسلامی را داشتند. بسیاری از افرادی از وابستگان به گروهبک‌های منحرف، که با ارشاد ایشان توبه کرده و به دامن ملت بازگشته‌اند. اینجانب شخصاً موارد زیادی را شاهد بودم که در مورد مجرماتی که مستحق تخفیف مجازات یا عفو و بخشش بوده‌اند، معظمه مستقیماً از محضر مقدس حضرت امام (قدس سره الشریف) برای آنها در خواست عفو می‌کرد‌اند. چگونه تصور می‌شود انسانی ققیه و عارف و واجد سجایای اخلاقی، درصدد کشتن فرزندان خود برآید آن‌هم به صرف هواداری از سازمان متحرفی، بدون آنکه دستش به خون بیگانهی آغشته شده باشد یا در عملیات نظامی شرکت کرده باشد؟ و اصولاً مگر من به تفصیل به ذکر یک‌نایک فحاشی‌ها و آزارها، شکنجه‌های کمالی مشغول شدم. در میان کلام من، آقای گیلانی سؤال کرد: «بااین مواردی که ذکر می‌کنید، توسط همین شخص انجام شده است؟» گفتم: آری توسط همین شخص علیه‌اللعنه! ناگهان آقای گیلانی برافروخته شد و کلام مرا قطع کرد و در حدود یک ربع ساعت از وقت داد‌گاه، از من انتقاد و به من اعتراض کرد که چرا به او علیه‌اللعنه گفتی؟ اما در اسلام حق‌نقدیم چنین کاری نکنیم. اولاً، او هنوز متهم است نه مجرم. در ثانی، پس از اثبات حرم، حتی اگر محکوم به اعدام شود، کسی حق ندارد قبل از اعدام به او، یک سیلی بزند، زیرا او فقط محکوم به اعدام است، نه اعدام به علاوه سیلی! در این صورت او حق قصاص آن سیلی را دارد.»

■ **ماجرای آیت‌الله و فرزندان مناقش!**

رفتار آیت‌الله محمدی گیلانی در قصره دو تن از فرزندان خود که به سازمان موسوم به مجاهدین خلق گرایش یافته بودند، از فصول شاخص و در‌خور مطالعه در زندگی اوست. در این باره تاکنون، فراوان داستان‌سرایی شده است. حجت‌الاسلام والمسلمین حسینعلی نیری از نزدیکان و هم‌راهان آیت‌الله، ماجرا را این‌گونه نقل کرده است: «حضرت آیت‌الله محمدی گیلانی دارای سه فرزند ذکور بوده‌اند که ارشد آنها مرحوم محمدجعفر، در سال ۱۳۵۸ بر اثر تصادف و عفونت بیمارستانی دارفانی را وداع گفتند. دو فرزند دیگر ایشان که از هواداران سازمان منافقین بودند، بعد از قضایای سال ۱۳۶۰ و اعلان جنگ مسلحانه توسط آن سازمان، منزل پدری را ترک و به زندگی در خانه‌های تیمی پناه بردند و سرانجام موقع فرار از کشور، در استان آذربایجان غربی دچار حادثه شده‌واز ترس شناسایی و دستگیری، با خوردن قرص سیانور به زندگی خود خامه دادند و کارشان به دستگیری و محاکمه ترسید. در طول تاریخ اسلام، علما و بزرگانی بوده‌اند که به علنی فرزندان و اقوام آنها دچار انحرافات فکری و عقیدتی شده و حتی عنوان مرتد



و محاکمه‌اش شنیده بودم اما نخستین بار در کلاس تحولات سیاسی ایران بود که یکی از اساتید علوم سیاسی با اشاره به ماجرای اشغال سفارت امریکا، دلیل محکومیت آقای امیرانتظام Dear استفاده از عبارت Dear با نکاتبات با طرف امریکایی بر شمرد و اظهار داشت: داد‌گاه به همین خاطر مشار‌الیه را مجرم شناخت!بعدها به تحقیق مختصری متوجه شدم که این امر نمی‌تواند مقرون به صحت باشد چرا‌که نه تنها هیچ اشاره‌ای به این مسئله در حکم داد‌گاه نشده، بلکه نماینده دادستان که این مسئله به ایشان نسبت داده شده یعنی جناب آقای دکتر میرمهدی، اشنا به زبان انگلیسی بوده و حتی بعدها، مدتی معاونت حقوقی وزارت خارجه را نیز برعهده داشته‌اند. پذیرفتن این که شخصی مثل دکتر میرمهدی یا حتی سایر بحران‌از، از این عرذ بدهی در نامه‌نگاری می‌خبر بوده‌اند، نمی‌شود...»

۱۳۶۰ آیت‌الله محمدی گیلانی وشهید سیداسدالله لاجوردی برایشن تپن چند از مجروحان عملیات روزتاسی متعلقین

۹ جوان

۱۳۹۲ شماره |

قریب به محال است. از سوی دیگر مطابق اسناد، داد‌گاه اتهامات آقای امیرانتظام را ارائه اطلاعات سری به بیگانگان، توطئه برای انحلال مجلس خبرگان، مخالفت با نظام ولایت ققیه و تلاش برای ایجاد اختلاف بین فلسطینی‌ها ولبنانی‌ها با ایران و فراری دادن سران رژیم سابق اعلام نموده و نه استفاده از این کلمه، بنابراین مانور بر سر این مسئله، فرافکنی مضحکی بیش نمی‌تواند باشد. اما بار دیگر، در ملاقات عده‌ای از دوستان اصلاح‌طلب با آیت‌الله گیلانی بود که درباره آقای امیرانتظام شنیدم. در پایان این ملاقات مصیعی دوستانه – که در دوران استقرار دولت اصلاحات صورت پذیرفت- آقای ابراهیم اصغرزاده یکی از حاضران آن جمع، از آیت‌الله گیلانی سؤال کردند چگونه می‌توان در رأی آقای امیرانتظام تجدیدنظر کرد و زمینه آزادی ایشان را فراهم نمود؟ آیت‌الله پاسخ دادند (نقل به مضمون): آقای اصغرزاده مدارک و اسناد مربوط به اتهامات آقای امیرانتظام را، چه کسی به داد‌گاه تحویل داد و چه کسانی خواهان اشد مجازات وی بودند؟ و در پایان هم گفتند عفو یا تجدیدنظر در رأی ایشان، از حوزه اختیارات من خارج است! بیشتر از این هم هیچ سخنی رد و بدل نشد. اکنون که جناب اصغرزاده، از نظر سابق خود برگشته‌اند شایسته است که به این سؤال پاسخ دهند که آیا صحت اسناد تحویل داده شده را قبول دارند یا همانند مرحوم امیرانتظام در آن شبهه می‌کنند؟ اگر قبول دارند که مستند حکم داد‌گاه البته فقط درباره اتهام ارائه اطلاعات به بیگانگان، همین اسناد تحویلی از جانب ایشان و دوستانشان بوده است، در غیر این صورت باید ضمن استقرار از پیشگاه الهی، مستولبت دستکاری در اسناد را می‌پذیرفتند تا در همین اساس، اعاده‌دادرسی و تجدیدنظر در حکم مربوطه انجام می‌گرفت...».

■ **آیت‌الله و مسئله تعیین قائم‌مقام رهبری توسط مجلس خبرگان**

برحسب اسناد و شواهد از جمله اظهارات مکرر آیت‌الله محمدی گیلانی، وی با انتخاب آیت‌الله حسینعلی منتظری به قائم‌مقامی رهبری توسط مجلس خبرگان رهبری مخالف بوده و این مخالفت را به اطلاع امام خمینی نیز رسانده است. با این همه، عواملی موجب می‌شود که رویه قائم‌مقام رهبری توسط آن مجلس، عملاً ریی دهد و این مخالفت عملاً مسکوت بماند. آیت‌الله بعدها در یک گفت‌وگو، مابوق را به این شرح نقل کرده است: «یک روز قبل از مجلس سیدعق قائم‌مقامی آقای منتظری در مجلس خبرگان (۱۳۶۴/۱۴/۵)، ضمن تماس با دفتر امام(ره) کتیباً و از طریق آقای توسلی و آقای رسولی، از ایشان در خواست ملاقات کردم. در آن موقع اعلام شده بود که امام تا ۱۵ روز ملاقات ندارند. من در تکه کاغذی نوشتم: مطلب ضروری و واجبی است که احساس می‌کنم باید به عرض مبارک برسانم. امام اجازه دادند و خدمتشان رسیدم و گفتم فردا قرار است موضوع قائم‌مقامی آقای منتظری در مجلس خبرگان مطرح شود. خواستم به عرفشان برسانم به آقای هاشمی بگوئید مطرح نشود. من به آقای منتظری ارادت دارم، خدمتشان درس خوانده‌ام! ایشان را بدو زاهد می‌دانم ولی این خصوصیات، کافی نیست. ایشان از عهده این کار بر نمی‌آید. امام، لگله‌های سوزانی از آقای منتظری را آغاز کردند که کجا چه کرده و کجا می‌کنی...! و اضافه فرمودند: احمد هم از او دفاع می‌کنند! از منزل سیدمهدی هاشمی، دست‌نویس‌های او را آورده‌اند. من دیدم نامه‌های گرفته‌ای منتظری از نوشته‌های مهدی هاشمی الهام می‌گرفته! این را من برای ایشان نوشتم! سخن امام که به این جار رسید، گفتم آقای منتظری این نامه‌شمار را آورد و در جلسه خواند و یا بخند گفت که این خیار کرده که آنچه من برایش می‌نوسم، الهام از سیدمهدی می‌گیرم! امام فرمودند نامه مرا آورد در جلسه خواند؟! گفتم بله! آقای سیدعباس خاتم و سیدجعفر کربعی و چند نفر دیگر هم بودند. امام فرمودند: او این طور است! بزرگ کردم؛ فرمایشی که فردا ایشان به عنوان قائم‌مقام رهبری مطرح نشود. امام قدری فکر کردند و فرمودند: احمد نیست، می‌شود شما زحمت بکشید و به آقای هاشمی بگوئید بعد از ظهر من برای ایشان را ببینم؟ عرض کردم: بله! اما به آقای هاشمی نفرمایید که من آدم و این جریان را خدمت شما گفتم. به هیچ‌کس نکویید. می‌ترسم مرا هم شمس آبادی کنند یا مثل شمس قنبر در چاه بیندازند! این را که گفتم، امام (اعلی‌الله‌مقامه) خندیدند و فرمودند: خاطر‌تان جمع باشد. از دفتر امام، حرکت کردم و آمدم شورای نگهبان. جلسه تمام شده بود. رقتم و محاکمه‌اش شنیده بودم اما نخستین بار در کلاس تحولات سیاسی ایران بود که یکی از اساتید علوم سیاسی با اشاره به ماجرای اشغال سفارت امریکا، دلیل محکومیت آقای امیرانتظام Dear استفاده از عبارت Dear با نکاتبات با طرف امریکایی بر شمرد و اظهار داشت: داد‌گاه به همین خاطر مشار‌الیه را مجرم شناخت!بعدها به تحقیق مختصری متوجه شدم که این امر نمی‌تواند مقرون به صحت باشد چرا‌که نه تنها هیچ اشاره‌ای به این مسئله در حکم داد‌گاه نشده، بلکه نماینده دادستان که این مسئله به ایشان نسبت داده شده یعنی جناب آقای دکتر میرمهدی، آشنا به زبان انگلیسی بوده و حتی بعدها، مدتی معاونت حقوقی وزارت خارجه را نیز برعهده داشته‌اند. پذیرفتن این که شخصی مثل دکتر میرمهدی یا حتی سایر بحران‌از، از این عرذ بدهی در نامه‌نگاری می‌خبر بوده‌اند، نمی‌شود...»